



در میان جمع

■ هادی چپر دار

می‌چیند که خواننده را به راحتی تا پایان با خود همراه می‌برد. او در فصل اول کتاب، موقعیتی را در ۱۹۵۲ خلق می‌کند و اطلاعات متعددی دربارهٔ وضعیت گذشته و آن زمان چارلی می‌دهد. در فصل دوم به عقب برمی‌گردد و از تأسیس تئاتر خودشان به نام سیر کل می‌گوید. از قضا یکی از پسران چارلی به نام چارلی جونیور در گروه نمایش بوده و این موجب آشنایی نویسنده با چارلی و سر آغاز حمایت‌های او و رشد تئاتر سیر کل می‌شود؛ رشدی که تحسین بسیاری از ستارگان هنر را برمی‌انگیزد. از این جا به بعد داستان تقریباً خطی پیش می‌رود و ماجراهای ساخت لایم لایت، سلطان در نیویورک و کنتسی از هنگ کنگ، و حواشی فیلم ساخته‌نشدهٔ اِصِجِو به شرح می‌دهد. نویسنده فصل پیش از آغاز را با مرگ چارلی به پایان می‌برد و در آخرین فصل کتاب به نام «واپسین افکار»، شناخت خواننده از فیلمساز را با جمع‌بندی افکار و کردار او و بازگویی ماجراهایی دیگر، به شکل نهایی خود می‌رساند. خوب، البته که همچون هر روایت شخصی دیگر، این را نیز نمی‌توان از دخالت دیدگاه نویسنده عاری دانست؛ به‌رحال همچنان داریم از منظر

و اقبال عمومی چارلی دست پیدا کنند. نقطه کتاب در واقع از عکس‌هایی که جری اپستین در طول سال‌های همکاری و هم‌نشینی با چارلی و خانواده‌اش، به‌ویژه همسر پنجم و آخر او اونا نیل (دختر یوجین نیل) برداشته است شکل گرفته. نویسنده کوشیده در مقام ناظری قصه‌گو، بخش‌هایی از زندگی خود را که با چارلی مرتبط است بازگو کند، بی‌قضاوت شخصی: «من از فضل فروشی در مورد چارلی یا تجزیه و تحلیل شخصیت او خودداری کردم. من کی هستم که بخوام چنین کاری بکنم؟ اما همچون یک فیلم خوب، بهترین راه برای شناختن یک شخصیت، قرار دادنش در موقعیتی خاص است...»

از پیش درآمد، ص ۶
از قضا اپستین در مقام تهیه‌کنندهٔ تئاتر و سینما با تجربه‌هایی در فیلم‌نامه‌نویسی و کارگردانی و غیره، خیلی خوب از پس شناساندن شخصیت‌ها برآمده است. او نه تنها با بازگویی خاطرات‌اش شخصیت چارلی و دیگران را می‌سازد، بلکه از فنون درام‌نویسی نیز به‌خوبی بهره می‌گیرد و فصل‌های کتاب و سیر حوادث را به‌شکلی

«اگر چیزی از قرن بیستم باقی بماند، آن چیز احتمالاً چارلی چارلین خواهد بود؛ آن مرد یگانه که مبارزه کرد و زیبایی خیره‌کننده‌ای برای جهانیان به ارمغان آورد.»
فردی بیوج، سروست آرشیو فیلم سوئیس

سخن بالا که در ابتدای کتاب به یاد چارلی آمده است، به‌رغم ادعای بزرگی که دارد، گمان نمی‌کنم چندین بی‌راه باشد. همهٔ علائق هنری و اجتماعی قرن بیستم ما به‌کنار، صادقانه که نگاه می‌کنی، حتی اگر برای رمانتیسیم و اخلاق‌گرایی‌های متداول حوصله نداشته باشی، نمی‌توانی جای یگانهٔ چارلی را در قرنی که گذشت به کسی دیگر بدهی. همشهری کین و جان فورد به‌کنار، موقعیت متعالی برگمان و تارکوفسکی و درایر محفوظ و محترم، چهرهٔ اجتماعی همینگوی و منش فاکتر و تحولاتی که با پیکاسو رسمیت یافت همه ارزشمند، جای محمدعلی کلی و شونتبرگ و بیتلز و پله و مادر ترزا هم در آن بالاها... اما تصور نمی‌کنم در بازی انتخاب، هیچ‌کدام پس از احتساب فاکتورهای مختلف، به منزلت

فردی خاص به او می‌نگریم؛ فردی که اغلب موضعی حق به جانب دارد، گاهی خاله‌زنک‌بازی درمی‌آورد و از زندگی خصوصی دیگران می‌گوید، درحالی که هیچ آتویی از زندگی خصوصی و روابط شخصی خود نمی‌دهد.

اما این به معنی کاهش جذابیت کتاب نیست. بسیاری از اطلاعاتی که او درباره اشخاص سرشناس سینما و تئاتر آن زمان ارائه کرده، فوق‌العاده جذاب هستند. ماجراهای باورنکردنی رکس هرپس و کی کندال شبیه کمدهای عاشقانه سینمای کلاسیک آمریکا پرداخت شده و مانند یک فیلم چاپلینی، با شوک مرگ «کی» تمام می‌شود (از صفحه ۱۵۴ به بعد). سریال دنباله‌دار دعوای بازمزه «مستر چاپلین» با کنستانس هم فوق‌العاده جذاب است و قهقهه خواننده از جدال این دو دوست به هوا می‌رود (یکی بانویی که از عرضه نمایش‌های مخفم شکسپیری آمده، و دیگری کمدین و فیلمساز جیسورو هنجارشکن که روی صحنه نمایش نیز می‌خواهد خوانش خاص خود را از متون نمایشی ارائه دهد). خاطره بازی مری ویلسون (که در کتاب نامش گاهی مری ویلسون و گاهی ماری ویلسون نوشته شده) در نمایش و فراموش کردن دیالوگ در وسط اجرا، یکی دیگر از ماجراهای جذاب فرعی کتاب است که شخصیت آن‌ها - همان‌طور که نویسنده گفته - با قرار دادن آدم‌ها در موقعیت ساخته می‌شود (ص ۶۷). خاطراتی از قبیل خوابیدن هیچکاک در زمان اجرای نمایش (ص ۶۹) یا سرکار گذاشتن چاپلین (که به کلمات غریب فرانسوی علاقه داشته) با کلمه من در آوردی کونینداک (ص ۸۷) همه از خرده داستان‌های فوق‌العاده‌ای هستند که این گونه بازگویی جذاب‌شان، تنها کار کسی است که داستان‌گویی را خوب می‌داند؛ خوب همچون شاهکارهای سینمای کلاسیک.

همه داستان‌های جذاب کتاب (که بعضاً تا حد یک خودآموز خاطره‌نویسی یا داستان‌گویی جای تأمل دارند) اما، وسیله‌ای هستند که چارلی را در آن پس‌و‌پشت‌ها بهتر بشناسیم. گرچه گاهی شاید به نظر برسد چارلی پشت خاطرهای پراکنده کم یا فراموش می‌شود. نویسنده حتی اگر گریزی می‌زند به داستانی دیگر تا به خواننده‌اش زنگ تفریحی بدهد، باز زود برمی‌گردد به سراغ چاپلین و شخصیت بزرگ و پیچیده او، و البته او، زنی فوق‌العاده. چاپلینی که کتاب به ما می‌شناساند، آدمی ست با صفاتی برجسته. اگر جدی و کم‌انعطاف است و حتی به فرزندانش بسیار سخت‌گیری می‌کند، کتاب این را پنهان نمی‌کند، یا مثل خاطرات مارلن براندو، همه شخصیت او را محدود به پرخاش‌گری‌اش با پسرش نمی‌کند. او ترکیبی ست از گشاده‌دستی بسیار و مقصدبودن در بودجه‌بندی فیلم. مردی ست که در سال‌خوردگی به محله‌های فقیرنشین کودکی‌اش در لندن بازمی‌گشته و پرسه می‌زند. در اوج شهرت بین‌المللی، همچنان متواضع و خجالتی باقی مانده. اما در ستنیز با حکومت ایالات متحده آمریکا که از هراس کمونیسم فضای خفقان را حکم فرما کرده بوده، حتی بیش از عقاید واقعی‌اش از توده‌ها دفاع می‌کرده، تا جایی که می‌دانیم ورودش را به کشور ممنوع کردند. حال آن‌که همین آدم مشهورترین فیلم ضدفاشیسم و توالتیرسم را ساخته (دیکتاتور بزرگ).



خواندن این کتاب را به همه علاقه‌مندان سینما و همچنین ادبیات توصیه می‌کنم. و مهم‌تر از این کار، تماشای فیلم‌های چاپلین را به همه کسانی که دیده یا ندیده، از سر صداقت یا هر چه، اخیراً جایگاه او را در هنر سینما هیچ می‌انگارند.

حجم قابل توجهی از کتاب را عکس تشکیل داده. غالباً عکس‌هایی هستند که نویسنده گرفته، و گاهی نیز عکس‌هایی از فیلم‌ها، یا تصویر پوستر آثار و... خانواده چاپلین هم در این عکس‌ها سهمی به‌سزا دارند. عکس‌های آقای اسپین بد نیستند و گویا چاپلین آن‌ها را خیلی دوست داشته (گرچه خیلی از آن‌ها در حد آثاری برای ثبت خاطرات هستند و نه بیش از این). لابد طبیعتاً تعدادی از عکس‌ها در ترجمه فارسی به دلایل آشکار کنار گذاشته شده. و البته می‌شد که عکس‌ها با کیفیتی بهتر و صفحه‌بندی مناسب‌تر هم چاپ شوند؛ چون این کتاب فی‌نفسه کتاب نفیسی است. ببخشید اگر زیاد خواهی می‌کنم.

متن فارسی بی‌تعارف شسته و رفته و تمیز است، که البته از خانم بصیریان و همسرشان فردین صاحب‌الزمانی (که سال‌هاست در نقد و ترجمه و طنز سینمایی گهگاه دستی بر آتش دارد) قرار نیست انتظاری کم‌تر از این داشته باشیم. در ادامه سنت ایرانی «اهدای ترجمه» برگردان کتاب نیز به «علی اسپندار» تقدیم شده. کسانی که ده‌دوازده سال پیش خواننده طنزهای سینمایی ماهنامه فیلم بوده‌اند، حتماً این نام برای‌شان آشناست.

صادقانه بگویم؛ بسیار متأسفم که در معرفی این کتاب ارزش مند در انبوه کتاب‌های منتشرشده، به‌ناچار خود قلم برداشته‌ام؛ چه، سابقه دوستی با مترجم و ویراستار کتاب دارم و بدتر از آن، مترجم در ابتدای کتاب از این حقیر (شمی داتم به چه علت) تشکر هم کرده اگر چه آن‌ها که آشنا هستند می‌دانند عادت نان‌قرض دادن به دوستان ندارم و ارزش فرهنگ و هنر را بسیار بالاتر از ارزش «سفره پرپرکت رفاقت» می‌دانم، اما برای رفع شائبه‌ای که شاید در ذهن کسی به وجود آید، ناچارم توضیح بدهم: عمده تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد که هر گاه در میان کتاب‌های سینمایی چیز دندان‌گیری دیده شده، افسوس، اغلب هیچ نویسنده مستقل و دلسوزی کاری برای معرفی اثر نکرده است. بسیار تأسف بار است که معرفی کتاب‌ها، عموماً توسط دوستان صمیمی و یا دشمنان قدیمی نویسنده یا مترجم کتاب نوشته می‌شود (البته غیر از معرفی‌های کوتاه کتب در نشریات) بنابراین



تعمیبی ندارد اگر می‌بینی کتابی سردستی در فلان‌جا چه‌طور توی بوق شده و کتابی لااقل معمولی، حتی در معرفی‌های گروهی همه کتاب‌های چاپ‌شده در فلان نشریه نیز (لابد به سهواً) از قلم افتاده. ارسال کپی‌های متعدد کتاب‌ها به این نشریات نیز انگاری بی‌فایده است. این جاست که وقتی مؤلفان و مترجمانی دقیق و کاردان چند صبحی از عمرشان را صرف کاری درست می‌کنند، اگر دوستان‌شان دستی بالا نزنند، کسی دیگر کاری نخواهد کرد و کتاب دیده نخواهد شد؛ همان‌طور که کتاب مورد بحث از چاپش در ۸۳ و توزیعش در ۸۴ همچنان در سکوتی عمومی باقی مانده. دریغ. سرها در گریبان است. برای فراموشی شائبه دوستی، به‌ناچار در این ماست خوش‌مزه چند مو جسته و بیرون کشیده‌ام. گفتم که؛ به‌رحال کتاب نفیسی ست و انتظارات حرفه‌ای ما در اوج است.

- در پاراگراف آخر ستون اول ص ۱۸۹، یک جمله طولانی مشکل ویرایشی دارد.
- در انگلیسی اسم Stephen را استغنان نمی‌خوانند، استیون تلفظ می‌شود (ص ۲۲۱).

- شرح عکس‌های کتاب از نظر غلط‌های تایپی و رسم‌الخط، بویی از متن آن نبرده‌اند و گاه اسامی خاص در آن‌ها به شیوه‌ای متفاوت از متن نوشته می‌شود؛ مثل کرول هسکیل در ص ۱۲۶. اسامی افراد در عکس ص ۱۵۸ از چپ به راست است و نه از راست به چپ، که البته دلیل آن احتمالاً عادت برعکس کردن جهت عکس‌ها در متون فارسی است. گاهی هم عکس‌بی‌توجه به وجود نوشته‌ای در آن برعکس شده است (مثل ص ۲۰). در آخر کتاب، ص ۲۱۹ نام نگاهان صفحه‌بند ابتکار تازه‌ای برای درج شرح عکس‌های صفحه بعد رو می‌کند که عجیب است. گاهی هم شرح عکس روی خود عکس گذاشته شده که بی‌سلیفگی است.

- بی‌دقتی در صفحه‌بندی گاهی به پانویس‌ها هم سرایت می‌کند؛ مثل صفحه ۶۹ که بی‌نوشت مربوط به انتهای کتاب در پایین صفحه آمده، یا در ص ۱۹۳، گاهی پانویس هر دو صفحه رویه‌رو، در یکی از صفحات آمده و گاهی در هر دو صفحه.

- ترجمه یا عدم ترجمه برخی از اسامی هم ممکن است برای خواننده حرفه‌ای جای سؤال بگذارد. مثلاً چرا کلمه میسز در نام «میسز زیرو» در ص ۱۹۶ ترجمه نشده؟ (در شرح عکس «خانم زیرو» نوشته شده). یا «میسز چاپلین» در ص ۲۱۱ آیا نام آلبوم موسیقی «ستیسفکشن» گروه رولینگ استون در ص ۱۷۲ یا «کمدهی رستوریشن» در ص ۶۵ نیاز به ترجمه ندارد؟

این هم چند ایراد که با جهد و تلاش از لایه‌لای کتاب یافت شد؛ گرچه در عرف نشر کتاب ایران، چندین برابر این نیز بسیار عادی است، و چنین ریزه‌کاری‌هایی اصلاً هیچ‌گاه در کتاب‌ها دیده نمی‌شود. ▶